

فصلنامه تاریخ اسلام

سال چهارم، تابستان ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۱۴، ص ۴۹-۶۴

اندیشه‌های کلامی شیعه‌ی امامی در دوره‌ی نخست عباسی

خدیجه عالمی*

مهم‌ترین رویداد تاریخی عصر اول عباسی کاربرد نیروی «استدلال» از سوی مسلمین است که نهضت ترجمه بدان شدت بخشید. شیعه‌ی امامی در این دوره اقلیتی بود که با تجهیز فرق مختلف به نیروی استدلال، در وضعیت نوینی قرار گرفت. اگر چه در این دوره، امامان شیعی شبهات فقهی، کلامی و دینی را پاسخ‌گو بودند، به نظر می‌رسد بدون توجه علمای شیعه به مسئله‌ی مهم نهضت ترجمه، حفظ موجودیت شیعه‌ی امامی چندان آسان به نظر نمی‌رسید؛ بنابراین متکلمین شیعه‌ی امامی نیز همگام با فرق دیگر (مانند معتزله) خود را به نیروی عقل و استدلال در مباحثات کلامی تجهیز کردند. در این مقاله به متکلمین اولیه‌ی شیعه‌ی امامی پرداخته شده است که با مناظرات و تألیفات خویش سهم بزرگی در حفظ تشیع امامی ایفا کردند.

واژه‌های کلیدی: علم کلام، شیعه‌ی امامی، نهضت ترجمه، معتزله.

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران.

آغاز مباحث کلامی میان مسلمین

اولین اختلاف میان مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده روی داد؛ البته روشن است که اصل تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده یک امر سیاسی بود؛ اما این اختلاف سیاسی موجب مطرح شدن برخی مباحث کلامی شد. اختلاف بر سر مسئله‌ی جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منجر به بروز عقاید متفاوتی در باب امامت و خلافت گردید. اولین مسئله‌ی مورد بحث در این رابطه میان مسلمین، موضوع «اصل و نسب» بود. از همان آغاز، ابوبکر به استناد حدیث «الائمة من قریش» به خلافت رسید.^۱ در دوره‌ی خلافت ابوبکر، با مرتد شدن عده‌ی زیادی از مردم شبه جزیره و ظهور مدعیان پیامبری،^۲ برای اولین بار ضرورت تعریف کامل ایمان احساس شد تا روشن گردد یک فرد با رعایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و با ارتکاب چه گناهایی در زمره‌ی مرتدین و کفار خواهد بود. این مسئله پس از کشته شدن عثمان و بعد از ماجرای حکمیت در جنگ صفین اهمیت فوق العاده‌ای یافت و پس از آن، بحث «مرتکب گناه کبیره» مطرح شد.^۳

طرح این مسئله از سوی خوارج، که آیا مرتکب گناه کبیره مؤمن است یا کافر، باعث تحولات عمده‌ای در زمینه‌ی مباحث کلامی شد؛ زیرا بعدها هر یک از فرق اسلام درباره‌ی این موضوع به بحث پرداخته، نظرات مختلفی را ارائه دادند. با مطرح شدن این مسئله و شهادت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، این اعتقاد رواج یافت که جمیع اهل قبله با اقرار به ایمان، مؤمن هستند و ارتکاب گناه لطمه‌ای به ایمان آنها وارد نمی‌کند.^۴ افرادی که اعتقاد داشتند اقرار به زبان نشانه‌ی ایمان است و درباره‌ی اعمال افراد نمی‌توان حکم کرد، مرجئه‌ی مجبره بودند.^۵ این عقیده و رواج آن کاملاً به نفع خلفای بنی‌امیه بود؛ زیرا آنان با رواج این عقیده، به راحتی می‌توانستند از بروز اعتراضات و نارضایتی‌های مردم جلوگیری کنند. طبق این عقیده و اندیشه، خلفای بنی‌امیه در انجام هر عملی آزاد و علی‌رغم انجام اعمال خلاف اسلام،

هم‌چنان مؤمن تلقی می‌شدند. در واقع مرجئه واکنشی در برابر حملات شیعیان و خوارج علیه حکومت بنی امیه محسوب می‌شد. مرجئه عقیده داشتند باید از خلفای بنی امیه اطاعت نمود و حکم درباره‌ی آنها را به روز قیامت موکول کرد.^۶

در مقابل مرجئه‌ی مجبره، کسانی بودند که عقیده داشتند انسان قبل از انجام عمل کاملاً مختار است و خداوند افعال و اعمال بندگان را به خود آنها واگذاشته است. معبد بن عبدالله جُهَنی، غیلان دِمَشقی، جَعْد بن دِرْهَم و یونس اَسواری از جمله کسانی بودند که پیش از دیگران این عقیده را مطرح کردند؛^۷ اما بلافاصله اصحاب حدیث و سنت و عده‌ای از صحابه که در قید حیات بودند، با عقیده‌ی آنان درباره‌ی اختیار و اراده‌ی انسان مخالفت نمودند.^۸ طرح مسئله‌ی اختیار و اراده‌ی انسان، به سود حکومت بنی امیه نبود؛ زیرا مردم را نسبت به اعمال بنی امیه در امور سیاسی و اجتماعی جامعه حساس می‌کرد. به تدریج طرفداران نظریه‌ی اختیار گسترش یافتند. از میان این افراد، واصل بن عطاء، از شاگردان حسن بصری، با طرح نظریه‌ی «منزلة بین المنزلتین» در مورد مرتکب گناه کبیره، بانی فرقه‌ای به نام معتزله شد.^۹

بنابراین، با شکل‌گیری فرق مختلف، به ویژه ظهور فرقه‌ی معتزله، که به استدلال و ادله‌ی عقلی اتکا داشتند و با طرز استدلالی مجادله می‌کردند، شیعه در شرایط نوینی قرار گرفت. شیعه در آن زمان در اصول و فروع به قرآن و سنت نبوی استناد می‌کردند.^{۱۰} این دوره که دوره‌ی اوج‌گیری احتجاجات و مناظرات مذهبی بود، با امامت امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هم‌زمان گردید. شیعه در این دوره ناچار بود با فرق مختلف، از جمله اصحاب حدیث و سنت و هم‌چنین معتزله، مناظره کند و دعاوی آنها را پاسخ دهد؛ اما این کار به علت مدوّن نبودن حدیث مذهب شیعه و کم بودن تعداد علمای این مذهب چندان آسان به نظر نمی‌رسید.^{۱۱} در چنین وضعیتی، علمای شیعه ناگزیر دیدند که به اصطلاحات و طرز استدلال

متکلمین روی آورند. این مسائل از یک سو و ترجمه‌ی کتب بیگانه از سوی دیگر، نیاز به مناظره‌ی متکی بر استدلال را برای شیعیان مضاعف کرد.

در همین زمان که تنش‌های فکری و عقیدتی شدت بیش‌تری یافته بود، امام باقر علیه السلام با تشکیل حوزه‌ی درسی به تصحیح اندیشه‌ها پرداخت. آن حضرت مردم را به تعقل فرا می‌خواند و ارزش‌های والای عقل، و ایمان متکی بر تعقل را مطرح می‌کرد.^{۱۲} امام باقر علیه السلام در بیان صفات خداوند سخنان استدلالی فراوانی داشت؛ اما اهل ایمان را از تفکر و مناظره در ذات خداوند و مباحثه‌های بی‌حاصل نهی می‌کرد.^{۱۳}

موقعیت علمی امام باقر علیه السلام، به‌ویژه به عنوان نماینده‌ی علوم اهل بیت علیهم السلام، بسیاری را به محضر درس آن حضرت می‌کشانید تا حل اشکالات علمی و فقهی خود را از ایشان بطلبند. در این میان اهل عراق، که شیعیان بسیاری میان آنها وجود داشت، شیفته‌ی شخصیت وی شده بودند.^{۱۴} شهرت علمی امام باقر علیه السلام آن‌چنان بود که به «واسع العلم» و «وافر الحلم» مشهور بود.^{۱۵} این شهرت در زمان خود ایشان، نه تنها در حجاز،^{۱۶} بلکه حتی در عراق و خراسان نیز فراگیر شده بود.^{۱۷}

اندیشه‌های کلامی متکلمین اولیه‌ی شیعه

تکیه‌ی اصلی شیعه از نظر فکری و عقیدتی بر امام صادق علیه السلام بود. آن حضرت نیز همانند امام باقر علیه السلام توجه شیعیان را به اهل بیت علیهم السلام جلب می‌کرد و آنان را از تمسک به احادیث دیگران باز می‌داشت. مهم‌ترین علت شکل‌گیری فقه شیعه به شکلی مستقل این بود که خود امام صادق علیه السلام نیز به این امر اشاره کرده و به شیعیان توصیه فرمود که آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت او و آثار اهل بیت پیامبر علیهم السلام را مدّ نظر داشته باشند.^{۱۸}

از جمله مسائلی که امام صادق علیه السلام به مبارزه با آن پرداخت، تمسک به قیاس و رأی بود.

امام علیه السلام اصحاب خود را از مجالست با اهل رأی در صورتی که تحت تأثیر آنان قرار گیرند، باز می‌داشت؛^{۱۹} چنان‌که در زمینه‌ی محکوم کردن عمل به قیاس، روایات زیادی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^{۲۰} به نظر می‌رسد اگر امام صادق علیه السلام با این قاطعیت در برابر قیاس و طرف‌داران آن نمی‌ایستاد، فقه شیعه از اصحاب رأی متأثر می‌شد و اصالت خود را از دست می‌داد. آن حضرت قرآن را اصل و حدیث را فرع معرفی کرده، ملاک درستی و نادرستی حدیث را مطابقت آن با قرآن می‌دانست؛^{۲۱} افزون بر آن، امام صادق علیه السلام با طرح روایاتی در زمینه‌ی فضایل خواندن سوره‌های قرآن، کوشید تا قرآن را در جامعه‌ی اسلامی احیا کند.^{۲۲}

باید به خاطر داشت که مخاطب اصلی امام صادق علیه السلام درباره‌ی کفر و غلات و پرهیز دادن از هم‌نشینی با آنان^{۲۳}، کسانی بودند که از استواری و استحکام فکری برخوردار نبودند. در مکتب علمی امام صادق علیه السلام عده‌ای پرورش یافتند که در بررسی مسائل فکری آن زمان، از اهمیت برجسته‌ای برخوردار بودند. این افراد از علمای شیعه‌ی امامیه بودند که در زمان خود نیز از متفکرین و محدثین جامعه‌ی شیعه محسوب می‌شدند. یکی از این علمای برجسته‌ی شیعه، محمدبن نعمان است. ابوجعفر احول، محمدبن نعمان، ملقب به مؤمن الطاق، شخصیت برجسته‌ای میان متکلمین کوفه بود که مخالفان، از سر عناد، وی را شیطان الطاق لقب داده بودند.^{۲۴} وی برجسته‌ترین صحابه‌ی امام صادق علیه السلام بود که پس از آن حضرت امامت امام موسی کاظم علیه السلام را بدون تردید پذیرفت.^{۲۵} محمدبن نعمان به دلیل برتری و فضیلتی که در مسائل کلامی و فن مناظره داشت در میان پیروان امام صادق علیه السلام ممتاز گردید؛ به طوری که امام صادق علیه السلام او را عزیزترین فرد در نزد خویش به شمار آورده است.^{۲۶}

آثار مؤمن الطاق شامل کتاب الامامة، کتاب الرد علی المعتزله فی امامة المفضل و چند رساله‌ی دیگر است.^{۲۷} با توجه به خصوصیات وی در مناظره‌ها، احتمالاً آثار وی نیز دارای ماهیتی جدلی و بحث‌انگیز است. وی هم‌چنین مناظرات بحث‌انگیزی به طرفداری از

حقانیت امامت امام صادق علیه السلام داشته است.^{۲۸} از دیگر متکلمین شیعه‌ی امامی که از صحابه‌ی برجسته‌ی امام صادق علیه السلام نیز بود، می‌توان هشام بن حکم را نام برد.^{۲۹} وی ابتدا مرید جهم بن صفوان جبری بود،^{۳۰} ولی به آئین تشیع گرایید^{۳۱} و از فداکارترین پیروان امام صادق علیه السلام شد که تا زمان امامت حضرت رضا علیه السلام زنده بود.^{۳۲}

هشام در حاضر جوابی بسیار مهارت داشت و اداره‌ی مجالس بحث یحیی بن خالد برمکی را در زمینه‌ی کلام و نظر بر عهده داشت.^{۳۳} وی کتاب *الفاظ* را که از مهم‌ترین مباحث علم اصول است، تألیف کرد.^{۳۴} برخی از تعلیمات و تألیفات وی درباره‌ی امامت است که با ادله‌ی عقلی، عقاید خود را تشریح کرده است.^{۳۵}

هشام بن حکم از روی دلیل و برهان به امامت قائل گردید. او پیوسته داستان ابلاغ سوره‌ی براءت و رد کردن ابوبکر و مأمور کردن علی علیه السلام به این کار را بیان می‌کرد.^{۳۶} چنان‌که از اسامی کتب هشام برمی‌آید، او قائل به امامت مفضول نبوده و آن را رد کرده است.^{۳۷}

امام صادق علیه السلام هشام را به دلیل احتجاج و استدلال، ستوده و بر وی درود فرستاده است.^{۳۸} شخصیت هشام بن حکم از آن جهت برجسته است که در دفاع از اسلام و دفع شبهات مخالفین بسیار کوشیده است. وی حتی با بزرگان معتزله، از جمله عمرو بن عبید، مناظره و مباحثه داشته و با استفاده از روش استدلال سربلند بیرون آمده است.^{۳۹}

از دوره‌ی امام صادق علیه السلام به بعد ترجمه‌ی کتب بیگانه مورد توجه مسلمین قرار گرفت. از مطالعه‌ی آرا و نظریات کلامی فلاسفه‌ی یونانی و متکلمین اولیه‌ی شیعه، و مقایسه‌ی آنها چنین برمی‌آید که آنها نظرات مشابهی نیز داشتند؛ از جمله‌ی این نظریات و مباحث، انکار علم قبلی خداوند درباره‌ی افعال آینده‌ی بشر بود که مورد قبول گروهی از شیعیان، از جمله هشام بن حکم و محمد بن نعمان قرار گرفت. آنها بر این عقیده بودند که خداوند پیش از وقوع اشیا، دانا به اشیا نیست و تنها در زمان وقوع از آنها با خبر می‌شود.^{۴۰} هشام بن حکم بر این

مقوله افزود که اگر خدا به آنچه بندگانش خواهند کرد علم قبلی داشته باشد، دیگر آزمایش و امتحان معنایی نخواهد داشت و مکلف بودن انسان بی معنا خواهد بود.^{۴۱}

آیا هشام بن حکم و محمد بن نعمان، درباره‌ی نظریه‌ی علم قبلی خداوند از آثار فیلسوفان قدیم یونانی تأثیر پذیرفته بودند، یا منبع اصلی آنها قرآن بوده است؟ در قرآن مجید، علم خداوند به هر چیزی، به صورت صریح، در آیاتی هم‌چون «و او به همه چیز داناست»^{۴۲} و «خدا از آنچه می‌کنید آگاه است»^{۴۳}، آمده است؛ هم‌چنین از علم قبلی خداوند نسبت به پنج مورد در سوره‌ی لقمان سخن به میان آمده است.^{۴۴} این پنج مورد از اسرار الهی است و تنها خداوند به آنها آگاه است. گر چه به ظاهر در بین این پنج مورد، از علم خداوند نسبت به افعال انسان سخن گفته نشده است، اما همین مورد که خداوند می‌فرماید:

«ا و آنچه از نر و ماده و زشت و زیبا که در رحم‌های آبستن است می‌داند»^{۴۵}.

نشان‌دهنده‌ی علم قبلی خداوند نسبت به افعال انسان‌هاست. و این آیه نه تنها شامل انسان، بلکه شامل هر موجود زنده‌ای است.

عقیده‌ی هشام و محمد بن نعمان درباره‌ی علم خداوند با عقیده‌ی ارسطو هم‌ساز است؛ زیرا ارسطو نیز معتقد بود خداوند - باری تعالی - به اجناس و انواع (کلیه‌ی اشیا) علم دارد اما علم قبلی خداوند درباره‌ی افعال آدمی را رد کرده و معتقد بود که باری تعالی نمی‌تواند به اشخاص و کاینه‌ی فاسده، عالم باشد.^{۴۶}

در مورد آزادی اراده و استطاعت و توانایی انسان بر انجام کاری، گروهی معتقد بودند که انسان اصلاً دارای قدرتی نیست؛ این عقیده‌ی جهم بن صفوان و گروهی از ازارقه بود.^{۴۷} گروهی نیز معتقد بودند انسان مجبور نیست و دارای قدرت و توانایی است. این گروه خود به دو دسته تقسیم شدند: دسته‌ای معتقد بودند استطاعت و توانایی برای انجام کاری، تنها همراه با فعل و مقارن با آن است و بر آن تقدم ندارد. این عقیده‌ی گروهی از اهل کلام از جمله

هشام بن حکم بود.^{۴۸} هشام بن سالم، محمد بن نعمان و زراره بن اعین نیز استطاعت و توانایی بر انجام کاری را منحصراً وابسته به سلامتی دانسته و هرگونه توانایی را وابسته به آن می‌پنداشتند.^{۴۹}

این نظریه شبیه به نظریه‌ی ارسطو است. ارسطو درباره‌ی طبیعت انسان معتقد بود طبع انسان هرگاه سلیم باشد صلاحیت همه‌ی توانایی‌ها را دارد.^{۵۰} هشام بن حکم نیز متقابلاً اعتقاد داشت نفوس انسانی هرگاه برای صنفی مهیا و آماده گردد همه‌ی اصناف این نوع، آماده‌ی آن خواهند بود.^{۵۱}

هشام بن حکم هم‌چنین معتقد بود که افعال انسان بدون آلات، جوارح، وقت، مکان و... نمی‌تواند صورت بگیرد.^{۵۲} به نظر می‌رسد این‌که هشام بن سالم جوالیقی و محمد بن نعمان اعتقاد داشتند که افعال بندگان، اجسام هستند^{۵۳} در تأیید این مطلب باشد.

از دیگر مباحثی که در دوره‌ی نهضت ترجمه و نقل علوم بیگانه به زبان عربی، میان مسلمین مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت، بحث «جزء لایتجزی» بود. دموکریتوس و لوقیپوس (از فلاسفه‌ی قدیم) معتقد بودند همه‌ی چیزها از اجسامی تقسیم‌ناپذیر ترکیب می‌شوند و اتم‌ها در شماره و شکل نامحدودند.^{۵۴}

آنها اعتقاد داشتند اتم‌ها ظاهراً دارای هیچ‌گونه کیفیت ذاتی نیستند و این کیفیات در اثر تجمع گوناگون آنها پدید می‌آید.^{۵۵} این مسئله بحث‌های زیادی میان مسلمانان به وجود آورد. از جمله کسانی که در این مورد اظهار عقیده کرد، متکلم معروف شیعه، هشام بن حکم بود. هشام معتقد بود که اجزای جسم در تقسیم به جزءهای کوچک‌تر نهایی دارد و دارای حدی است؛ زیرا جسم دارای اجزای معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هرگاه مشیت الهی این اجتماع اجزا را از یک جسم سلب کند، اجزای معدود آن جدا از یکدیگر می‌مانند و هیچ‌یک از آنها قابل تقسیم و تجزیه نخواهد بود.^{۵۶} این عقیده را نظام معتزلی نیز پذیرفت و در این

مورد تابع هشام بن حکم شد.^{۵۷}

عقل، یکی از مواردی بود که فلاسفه‌ی قدیم یونانی به آن توجه داشتند. آنها عقل را یکی از مهم‌ترین اصول در انسان محسوب می‌کردند. فیلولائوس، یکی از فیلسوفان یونانی، عقل را نشانه‌ی اصل انسان می‌دانست.^{۵۸} سقراط، فیلسوف دیگر یونانی، عقل را کنیز مبدع اول می‌دانست و معتقد بود اول چیزی که مبدع اول آفرید، صورت عقل بود.^{۵۹} نظریه‌ی افلاطون نیز با نظریه‌ی سقراط هماهنگ است. وی نیز عقیده داشت مبدع اول ابتدا عقل را پدید آورد و سپس به توسط عقل نفس کلی را آفرید.^{۶۰} هراکلیتوس نیز معتقد بود عقل بر همه چیز حکم‌روایی دارد.^{۶۱}

مسلم است که با شروع ترجمه‌ی کتب بیگانه، مسلمانان با این گونه افکار و اعتقادات آشنا می‌شدند. در میان متکلمین شیعه نیز کسانی مانند محمد بن نعمان و هشام بن حکم در مباحثات کلامی خود عقل و استدلال را به کار می‌بردند. هشام بن حکم از جمله کسانی است که در مناظرات استدلالی خود، جایگاه عقل و اهمیت آن را کاملاً روشن کرده است. این امر در مناظره‌ای که وی با عمرو بن عبید داشت، کاملاً آشکار است. وی در جواب عمرو که معتقد بود امامت در همه‌ی دوران به اختیار امت است اظهار کرد: چرا خداوند برای انسان دو چشم، دو گوش و زبان آفریده است؟ سپس از عمرو سؤال کرد: چرا خداوند برایش قلب آفریده است؟ هشام خود در پاسخ این سؤال‌ها اظهار کرد قلب مرجع و محرک اعمال حواس است و حواس نفع و ضررها را با آن تشخیص می‌دهند؛ لذا نسبت امام به مردم، مانند نسبت قلب به حواس دیگر است و هم‌چنان که حواس مرجعی جز قلب ندارند مردم نیز مرجعی جز امام ندارند.^{۶۲}

ابوجعفر محمد بن خلیل، مشهور به سکاک، از جمله متکلمین شیعه‌ی امامی است که با بزرگان معتزله، از جمله ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی^{۶۳} و ابوالفضل جعفر بن حرب^{۶۴} مناظراتی داشته است. ابوعیسی محمد بن هارون نیز از متکلمین شیعه‌ی امامی بود که کتاب

معروفی به نام *المقالات فی الامامة* تألیف کرد.^{۶۵} وی در این کتاب به تاریخ ملل و نحل و شرح آرا و عقاید فرق مختلف پرداخته بود.^{۶۶} ابوعیسی در کتاب دیگرش به نام *المجالس مناظرات هشام بن حکم* و عمرو بن عبید را درباره‌ی مسئله‌ی امامت جمع‌آوری کرده بود.^{۶۷}

در این میان نباید از نقش امامان شیعه در مقابل انحرافات فکری و پاسخ‌گویی آنها به سؤالات و شبهات مسلمین غفلت کرد. امام موسی کاظم علیه السلام در پاسخ کسانی که درباره‌ی توحید و صفات خداوند سؤال می‌کردند، توصیه می‌فرمود که پا را از آنچه در قرآن ذکر شده فراتر نگذارند.^{۶۸} آن حضرت در پاسخ کسانی که عقیده داشتند خدا به آسمان دنیا نزول می‌کند اظهار داشت: خدا تنزل نمی‌کند و احتیاجی به آن ندارد؛ زیرا دور و نزدیک در منظر خداوند مساوی است.^{۶۹} پذیرفتن ظاهر چنین مسائلی (همچون نزول خدا به آسمان دنیا) مستلزم اعتقاد به تشبیه و قبول جابه‌جایی خداوند از مکانی به مکان دیگر بود. اهل حدیث آشکارا این اعتقاد را مطرح و به احادیث دیگری نیز در این باب استناد می‌کردند.^{۷۰} امام کاظم علیه السلام اصحابی را که قدرت بحث و جدل داشتند تشویق می‌کرد تا با مخالفان به بحث بپردازند. هشام بن حکم، قوی‌ترین متکلم شیعه در انتقال دیدگاه‌های اهل بیت علیهم السلام به مخالفان بود.^{۷۱} محمد بن حکیم نیز از جمله صحابه‌ی امام کاظم علیه السلام بود که در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله با مخالفان به بحث و جدل می‌پرداخت.^{۷۲}

دوره‌ی امام رضا علیه السلام از دوره‌هایی است که بحث‌های کلامی در جریانات گوناگون فکری به سرعت رو به رشد گذاشت و در زمینه‌های مختلف اختلاف نظر پدید آمد. دو گروهی که به معتزله و اهل حدیث معروف شدند، در برپایی این کشمکش‌های فکری، بیش‌ترین سهم را دارا بودند. در برابر این دو گروه، که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری بر عکس، امام رضا علیه السلام کوشید تا موضع خود را بیان کند؛ بنابراین بخش عمده‌ی روایاتی که از امام رضا علیه السلام نقل شده درباره‌ی موضوعات کلامی در شکل پرسش و پاسخ و یا مناظرات است.^{۷۳}

به نظر می‌رسد که فعالیت‌های عمده‌ی متکلمین اولیه‌ی شیعه حول محور امامت بود؛ زیرا مناظرات و تألیفات متکلمین اولیه‌ی شیعه درباره‌ی امامت و فعالیت‌های فکری ائمه‌ی شیعه در عصر اول عباسی و همچنین تلاش متکلمین متأخر شیعه‌ی امامی (ابوعیسی محمد بن هارون وراق، ابوالاحوص داود بن اسد بصری، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و فضل بن شاذان نیشابوری) به تدریج مسئله‌ی امامت را در ردیف مهم‌ترین مباحث کلام شیعه قرار داد.^{۷۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. اشعری قمی، *المقالات و الفرق*، ص ۳.
۲. همان، ص ۴.
۳. همان، ص ۱۲؛ شهرستانی، *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۱۴۶.
۴. اشعری قمی، همان، ص ۵.
۵. همان، ص ۱۳۱.
۶. بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ص ۱۴۵ و ۳۷۱.
۷. همان، ص ۱۱؛ شهرستانی، همان، ص ۴۵.
۸. بغدادی، همان، ص ۱۱.
۹. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۰۴.
۱۰. اقبال آشتیانی، *خاندان نوبختی*، ص ۶۹.
۱۱. همان، ص ۶۹ - ۷۱.
۱۲. کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۲.
۱۳. همان، ص ۲۷۲.
۱۴. شیخ مفید، *الارشاد*، ص ۲۸۲.
۱۵. ابن عنبه، *عمدة الطالب*، ص ۱۹۵.
۱۶. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۵، ص ۷۷.
۱۷. کلینی، همان، ج ۶، ص ۲۶۶.
۱۸. الحر العاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، ص ۲۳ و ۶۱.
۱۹. همان، ص ۱۶.
۲۰. همان، ص ۲۳ و ۲۹.
۲۱. کلینی، همان، ص ۶۹.
۲۲. همان، ج ۲، ص ۴۹۹ و ۶۱۴.
۲۳. شیخ صدوق، *الامالی*، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۲۸.
۲۵. همان جا.
۲۶. طوسی، رجال کشی، ص ۱۸۵.
۲۷. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۹.
۲۸. طوسی، همان، ص ۱۸۵.
۲۹. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۸.
۳۰. طوسی، همان، ص ۲۱۴.
۳۱. همان جا.
۳۲. همان جا.
۳۳. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۷.
۳۴. همان، ص ۳۲۸.
۳۵. همان، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
۳۶. همان، ص ۳۲۸.
۳۷. همان، ص ۳۲۸.
۳۸. همان، ص ۳۲۸.
۳۹. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۰۵.
۴۰. شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۷.
۴۱. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۲۵.
۴۲. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳.
۴۳. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۱۱.
۴۴. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۴.
۴۵. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۴.
۴۶. شهرستانی، همان، ج ۲، ص ۲۹۱.
۴۷. ابوالحسن اشعری، همان، ص ۲۸.

۴۸. همان‌جا.
۴۹. همان‌جا.
۵۰. شهرستانی، همان، ج ۲، ص ۲۵۶.
۵۱. همان، ص ۲۵۶.
۵۲. همان، ج ۱، ص ۲۴۷.
۵۳. بغدادی، همان، ص ۳۹.
۵۴. خراسانی، نخستین فیلسوفان یونان، ص ۴۶۸.
۵۵. همان، ص ۴۸۷.
۵۶. ابوالحسن اشعری، همان، ص ۳۶.
۵۷. بغدادی، همان، ص ۹۴.
۵۸. خراسانی، همان، ص ۲۱۵.
۵۹. شهرستانی، همان، ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.
۶۰. همان، ص ۱۴۲.
۶۱. ژان برن، افلاطون، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.
۶۲. مسعودی، همان‌جا.
۶۳. خیاط، الانتصار، ص ۱۸۰.
۶۴. همان، ص ۱۴۲.
۶۵. مسعودی، همان‌جا.
۶۶. اقبال آشتیانی، همان، ص ۸۶.
۶۷. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۰۵.
۶۸. کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۰۲.
۶۹. همان، ص ۱۲۵.
۷۰. قاضی، طبقات الحنابلہ، ج ۱، ص ۲۹ و ۶۷.
۷۱. طوسی، رجال طوسی، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.

۷۲. طوسی، رجال کشی، ص ۳۸۰.

۷۳. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۲.

۷۴. اقبال آشتیانی، همان، ص ۷۶.

منابع:

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ق).
- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب (نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۰ق).
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه ی م. رضا تجدد (تهران، نشر کتابخانه ی ابن سینا، ۱۳۴۳ش).
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه ی دکتر محسن مؤیدی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش).
- اشعری قمی، سعد بن ابی خلف، المقالات و الفرق، تصحیح محمد جواد مشکور (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱).
- اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی (تهران کتاب خانه طهوری، ۱۳۴۵ش).
- برن، ژان، افلاطون، ترجمه ی دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی (تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۴).
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه و حواشی و تعلیقات دکتر مشکور (تهران، نشر کتاب فروشی اشراقی، ۱۳۶۷).
- الحر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه (بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق).
- خراسانی، شرف الدین، نخستین فیلسوفان یونان (تهران، نشر انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ش).
- خیاط، عبدالرحیم بن محمد ابو حسین، الانتصار (مصر، بی نا، ۱۳۴۴ق).
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تصحیح جلالی نائینی (بی جا، نشر اقبال، ۱۳۶۱).
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا (تهران، انتشارات اعلمی، بی تا).
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد (قم، انتشارات بصیرتی، بی تا).

- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *الفهرست*، محقق شیخ جواد قیومی (بی‌جا، موسسه‌ی نشر الفقاهاة، ۱۴۱۷ق).
- _____، *اختیار معرفة الرجال* معروف به رجال الکشی، تصحیح حسن مصطفوی (مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ق).
- _____، *رجال طوسی* (نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق).
- قاضی، ابوالحسین بن محمد بن ابی یعلی، *طبقات الحنابلة*، تحقیق محمد حامد الفقی (قاهره، بی‌نا، ۱۳۷۱ق).
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری (تهران دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۱ق).
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب*، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید (مصر، مکتبة التجاریة الکبری، ۱۳۸۴ق).